



چگونه درباره کتاب‌هایی
که نخوانده‌ایم حرف بزنیم؟

پی‌یر بایار

ترجمه محمد معماریان و مینا مزرعه‌فراهانی



این اثر ترجمه‌ای است از:

**How to Talk About
Books You Haven't
Read**

Pierre Bayard

English Translator: Jeffrey Mehlman
Bloomsbury, 2007

سرشناسه: بایارد، پیر، ۱۹۵۴ - م.

عنوان و نام پدیدآور: چگونه درباره‌ی کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم/
نویسنده پی‌یر بایارد؛ ترجمه به انگلیسی جفری ملمن؛ ترجمه به فارسی
محمد معماریان و مینا مزرعه‌فراهانی؛ ویراستار سیداحمد موسوی خوئینی.

وضعیت ویراست: [ویراست ۳]

مشخصات نشر: تهران: ترجمان علوم انسانی، ۱۳۹۹.

مشخصات ظاهری: ۱۶۰ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۰۹۱-۷۸-۳

رده بندی کنگره: PN۵۴

رده بندی دیویی: ۸۰۹

شماره کتابشناسی ملی: ۷۳۱۰۰۵۳

**چگونه درباره‌ی
کتاب‌هایی که
نخوانده‌ایم حرف
بزنیم؟**

نویسنده: پی‌یر بایارد؛ ترجمه به انگلیسی: جفری ملمن
ترجمه به فارسی: محمد معماریان و مینا مزرعه
فراهانی | ناشر: ترجمان علوم انسانی | ویراستار: سید
احمد موسوی خوئینی | طراح جلد: حمید اقدسی یزدلی
صفحه‌آرا: علی اصغر مالک | چاپ: زیتون
نوبت چاپ: پنجم، ۱۴۰۱ | شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

پست الکترونیکی: tarjoman.nashr@gmail.com
فروشگاه اینترنتی: www.tarjomaan.shop

.....
حقوق چاپ و نشر در تمام قالب‌ها اعم از
کاغذی، الکترونیکی و صوتی انحصاراً برای
انتشارات ترجمان علوم انسانی محفوظ است.
.....
این کتاب با کاغذ حمایتی منتشر شده است.

به عقیده بایار، یکی از مهم‌ترین دلایل کتاب‌خواندن این است که باعث می‌شود بتوانیم درباره خودمان صحبت کنیم. کتاب‌های جاستار سرگرم‌کننده‌ای است در باب ماهیت سواد فرهنگی و راه رسیدن به آن به روشی آسان!

THE WALL STREET JOURNAL

هر روز کتاب‌های زیادی منتشر می‌شوند، اما خوشبختانه لازم نیست همه آن‌ها را بخوانیم. چگونه درباره کتاب‌هایی که نخوانده‌ایم حرف بزنیم؟ راهنمای نجات‌بخشی است برای زندگی در میان جماعت فضل‌فروش و وراج.

The New York Times

فهرست

- ۸ فهرست کوتاه‌نوشت‌ها
۹ مقدمه مترجم
۱۱ سرآغاز
۱۷ بخش اول:
روش‌های نخواندن
۱۹ [۱] کتاب‌هایی که نمی‌شناسید
۲۷ [۲] کتاب‌هایی که تورق کرده‌اید
۴۱ [۳] کتاب‌هایی که درباره‌شان شنیده‌اید
۵۳ [۴] کتاب‌هایی که نوشته کرده‌اید
۶۳ بخش دوم:
برخوردهای ادبی
۶۵ [۵] برخورد در جامعه
۷۵ [۶] برخورد با استادان
۸۵ [۷] برخورد با نویسنده
۹۵ [۸] رو در روی معشوق
۱۰۳ بخش سوم:
روش‌های رفتاری
۱۰۵ [۹] شرمند نه‌باشید
۱۱۹ [۱۰] ایده‌هایتان را تحمیل کنید
۱۳۳ [۱۱] کتاب خودتان را بسازید
۱۴۵ [۱۲] درباره‌ خودتان بگویید
۱۵۷ ختم کلام

فهرست کوتاه‌نوشت‌ها

کتابی که نمی‌شناسم	UB
کتابی که تورو کرده‌ام	SB
کتابی که درباره‌اش شنیده‌ام	HB
کتابی که قابوش کرده‌ام	FB
نظر بسیار مثبت	++
نظر مثبت	+
نظر منفی	-
نظر بسیار منفی	--

مقدمه مترجم

در فضایی که کتاب خوانی یک فضیلت بی چون و چرا محسوب می شود، سخن گفتن از شیوه های «کتاب خوانی» ساده نیست. اما هدف این اثر، مدح کتاب نخواندن یا آموزش راهکارهای تظاهر به مطالعه نیست؛ هرچند که در عمل می تواند به این کار نیز بیاید. بلکه هدف مؤلف، پی‌ریز بایار، استاد دانشگاه آریس ۸» که یکی از میراث‌داران دانشگاه سوربن سابق است، ارائه روایتی پست مدرن از کتاب خوانی است.

این روایت می‌گوید تعریف «کتاب خوانی» به عنوان مطالعه کامل و دقیق یک اثر و فهم منظور نویسنده» در اغلب موارد نه تنها مفید نیست، بلکه امکان پذیر هم نیست. کتاب‌هایی که نمی‌شناسید، تورق کرده‌اید، درباره‌شان شنیده‌اید یا حتی فراموش کرده‌اید نیز می‌توانند در زمره آثاری باشند که بر زندگی شما و فهمتان از دنیای پیرامون اثر گذاشته‌اند. از متون ادبی، تاریخی یا علمی دوران ساز که بگذریم، شاید برخی متون اصلی دینی نیز نمونه‌ای شایان از این نوع اثر غیرمستقیم باشند: حتی کسانی که هیچ مواجهه مستقیمی با این متون نداشته‌اند، متأثر از ایده‌های آن‌ها هستند.

در تحلیل بایار، رابطه کتاب‌ها با سایر نظام‌های فرهنگی‌ای سنجیده می‌شود که جایگاه نهایی محتوای اثر را در ضمیر شخصی و جمعی مردم تعیین می‌کنند: شایعاتی که پیرامون کتاب شکل می‌گیرند، ایده‌هایی که در میان مردم پراکنده می‌شوند و تعارض‌هایی که اثر برای خوانندگان مختلف خود پدید می‌آورد. او اصرار دارد که روابط میان ایده‌ها چه بسا مهم‌تر از اصل ایده‌ها هستند، تا آنجا که فهم

جایگاه یک ایده در منظومه ایده‌های موجود، حتی بدون مطالعه کامل آن، می‌تواند تا حدی متناظر با مطالعه آن محسوب شود.

و در سوی دیگر، اقتضائات شخصی قرار دارند که رابطه هر خواننده با یک کتاب را متمایز از سایر خوانندگان آن می‌کنند. هر مؤلفی، درست پس از نگارش کتاب خود می‌میرد تا هر کتاب خوانی، فراخور احوالات شخصی خود، برداشتی خاص از اثر او داشته باشد و با این برداشت، نیمه‌جان دوباره‌ای به اثر و مؤلف آن ببخشد. این برداشت‌ها که به هیچ روی مصون از باورها، هیجانات و قوت و ضعف‌های فردی نیستند، بازنمایی‌های متعدد و متکثری از متن موجود می‌سازند که در کنار یکدیگر، شبح آن کتاب در جامعه را خلق می‌کنند.

روایت بایار بُن‌مایه آکادمیک قدرتمندی در نظریه نقد ادبی و روان‌تحلیلگری دارد، اما در قالبی عامه‌پسند روایت شده است تا مطالعه آن برای عموم علاقه‌مندان جذاب باشد. او هر یک از فصول دوازده‌گانه (و ختم کلام) کتاب را با محوریت یک داستان یا شخصیت مطرح کرده است تا از طریق انتخاب‌های انتزاعی را در قالبی تمثیلی و در دسترس به مخاطب ارائه دهد. رمان‌های مشهور، فیلم‌های سینمایی و شخصیت‌های محبوب تاریخ ادب و هنر و فلسفه، سوژه‌هایی هستند که این ادبیات فرانسه را در بیان منظورش یاری می‌دهند. این سبک روایتگری، کتاب بایار را به یک اثر متمایز در میان مخاطبان غربی و نیز سوژه تحسین منتقدان تبدیل کرده است، هرچند به درستی نمی‌توانیم بگوییم چقدر از آن‌ها به‌واقع این کتاب را خوانده‌اند.

علاوه بر آنچه شاید تا کنون از این کتاب خوانده یا شنیده باشید، نگاهی به عنوان و فهرست مطالب آن یا حداکثر تورق آن، در کنار تجربه شخصی‌تان از «کتاب‌خوانی» هم می‌تواند مهارت فعلی شما را، برای صحبت درباره کتاب‌هایی که چیزی درباره‌شان نشنیده‌اید، تا حد نیاز ارتقا دهد. اگر این مقدمه برای آشنایی با مضامین کلی کتاب مفید بوده است، پس شاهد دیگری برای صحت گزاره ابتدایی این پاراگراف فراهم شده است؛ چرا که این مختصر حاصل ته‌نشست نوشته‌های مؤلف در ذهن کسی بود که چندین سال قبل، کار ترجمه آن را تمام کرده و علاقه زیادی به صحبت درباره کتاب‌هایی دارد که نخوانده است.

محمد معماریان

سرآغاز

در محیطی زاده شدم که کسی اهل مطالعه نبود و لذتی در این کار نمی‌دید. به هر روی، من هم نمی‌توانستم زمان چندانی صرف این کار کنم. پس بارها در وضعیت حساسی قرار می‌گرفتم: ناچار بودم درباره کتاب‌هایی نظیر «معماری» هرگز نخوانده بودم.

در جایگاه استاد ادبیات در «معماری» نداشتم. اما از آنجا که در این کتاب‌ها هیچ‌یک از اصلاحت‌ها را نکرده‌ام. بیشتر دانشجویان من هم همین‌طورند، اما اگر حتی یکی از آن‌ها متن را خوانده باشد، هم آن ممکن است کلاس را آشفته کند و مایه شرمندگی ام گردد.

افزون بر این، مرتباً باید در آثارم، درباره کتاب‌ها و مقاله‌های دیگران بحث کنم، چون آثار من بیشتر درباره کتاب‌ها و نوشته‌های دیگران است. این کار البته دشوارتر است، چون برخلاف گزاره‌های گفتاری که بی‌دقتی در آن‌ها دردرساز نیست، نظرات نوشتاری از بین نمی‌روند و قابل بررسی‌اند.

پیرو این ماجراهای آشنا و روزمره، اگر در این باره در جایگاه آموزگار هم نباشم، دست‌کم می‌توانم با در میان گذاشتن تجربه خودم از خواندن، درک ژرف‌تری از این موضوع ممنوعه فراهم کنم.

شگفت‌آور نیست که متن‌های اندکی در ستایش «کتاب‌خوانی» منتشر شده‌اند. توصیف تجربه‌تان در این حوزه، همان‌طور که من در پی آن هستم، به‌راستی نیازمند

شهامت ویژه‌ای است؛ چرا که این کار، ناگزیر با مجموعه‌ای از محدودیت‌های روان‌شناختی درونی شده تعارض دارد. حداقل سه مورد از این محدودیت‌ها حیاتی‌اند.

نخستین محدودیت را می‌توان «تعهد به خواندن» نامید. ما هنوز در جامعه‌ای زندگی می‌کنیم که در آن، خواندن را به نوعی می‌پرستند، گرچه این وضعیت رو به زوال است. این پرستش به‌ویژه شامل حال برخی متون معیار است که البته فهرست آن‌ها بنا به حلقه‌ی اطرافیان‌تان متفاوت خواهد بود؛ اما اگر بخواهید جدی گرفته شوید حتماً باید آن‌ها را خوانده باشید.

محدودیت دوم تا حدی همانند اولی است اما به هر حال متمایز است: «تعهد به کامل خواندن». اگر نخواندن مایه‌ی شرمساری باشد، تندخوانی یا تورق کتاب‌ها نیز به همان اندازه بد است، به‌ویژه اگر به این امر معترف باشید. مثلاً اکثر ادیبان آثار پروسه^۱ را کامل نخوانده‌اند، اما عملاً ممکن نیست ادیبی به این امر اعتراف کند.

سومین محدودیت، به شیوه‌ی بحث ما درباره‌ی کتاب‌ها برمی‌گردد. برداشتی تلویحی در فرهنگ ما وجود دارد که برای حرف زدن درباره‌ی هر کتابی، حتی با خُرده‌ای دقت، باید آن را خوانده باشیم. اما بنا به تجربه‌ی من، می‌توان درباره‌ی کتابی نخوانده، بحثی داغ به راه انداخت؛ به‌ویژه با کسانی که آن‌ها نیز چنین می‌کنند.

به علاوه، همان‌طور که در ادامه نشان خواهیم داد، برای آنکه حق مطلب درباره‌ی یک کتاب ادا شود، بهتر است آن را کامل نخوانده باشیم یا حتی باز نکرده باشیم. در سراسر این کتاب، من بر خطرات خواندن، که همواره دست‌کم گرفته می‌شوند، تأکید می‌کنم: خطرات خواندن کتاب برای کسانی که می‌خواهند درباره‌ی آن حرف بزنند یا حتی فراتر از آن، برای کسانی که در پی ارزیابی کتاب هستند.

در نتیجه‌ی این نظام سرکوبگر و پر از پای‌بندی‌ها و ممنوعیت‌ها، دورویی فراگیری پیرامون کتاب‌هایی که واقعاً خوانده‌ایم پدید آمده است. به گمانم دستیابی به اطلاعات دقیق درباره‌ی دیگر جنبه‌های زندگی خصوصی، به استثنای مسائل مالی و جنسی، به این دشواری نخواهد بود.

در میان متخصصان این حوزه، دروغ‌گویی بیمارگونه یک قاعده است و میزان دروغ‌گویی ما متناسب با اهمیت کتاب مدنظر است. هرچند من چندین کتاب نخوانده‌ام، اما به اندازه کافی با برخی کتاب‌ها آشنا هستم (اینجا هم دوباره مثال پروست یادم می‌آید) که بتوانم راست و دروغ حرف‌های همکارانم درباره آثار او را بفهمم و البته بدانم که آن‌ها به‌ندرت راست می‌گویند.

این دروغ‌هایی که به دیگران می‌گوییم، بیش و پیش از هر چیز، دروغی است که به خودمان می‌گوییم؛ چرا که حتی در خلوت خود هم، به‌سختی می‌پذیریم کتاب‌های مهم را نخوانده‌ایم. اینجا نیز مانند بسیاری از قلمروهای دیگر زندگی، توانایی فوق‌العاده‌ای در بازسازی گذشته داریم تا آن را به آرزوهایمان شبیه‌تر کنیم.

زمانی که از کتاب‌ها سخن می‌گوییم، تمایلمان به دروغ‌گویی را می‌توان پیامد منطقی لکه‌ننگی دانست که «دامن» نخواندن» نشسته است؛ این لکه‌ننگ، نتیجه شبکه‌ای از اضطراب‌هایی است که پیش از کودکی مان ریشه دارند. پس اگر می‌خواهیم یاد بگیریم که چگونه از گفت‌وگو درباره کتاب‌ها که نخوانده‌ایم آسیب نبینیم، باید احساس گناه ناخودآگاهی را که برآمده از نخواندن است، دست‌کم بخشی از هدف این کتاب، کمک به تسلای این حس گناه است.

ژرف‌نگری درباره کتاب‌های ناخوانده و بحث از آن‌ها کار بسیار دشوارتری است؛ زیرا خود مفهوم «نخواندن» مبهم است و بنابراین دشوار می‌توان فهمید که آیا وقتی می‌گوییم کتابی را خوانده‌ایم، درست گفته‌ایم یا نه. همین سؤال مبتنی بر این فرض است که مرزی روشن میان خواندن و نخواندن وجود دارد، در حالی که بسیاری از شیوه‌های برخورد ما با متن، به‌راستی در میانه این دو قرار دارند.

میان کتابی که دقیق خوانده‌ایم و کتابی که اصلاً درباره آن ننشیده‌ایم، طیفی چشمگیر جای دارد. درباره کتاب‌هایی که علی‌القاعده خوانده‌ایم، باید معنای «خواندن» را بررسی کنیم؛ واژه‌ای که می‌تواند به کنش‌های متعددی دلالت کند. برعکس، بسیاری از کتاب‌هایی که بنا به شواهد موجود نخوانده‌ایم، به‌واسطه شهرت گسترده‌شان در جامعه، بر ما نفوذ دارند. ابهام در مرز میان خواندن و نخواندن، مرا به تأمل کلی‌تر درباره شیوه‌های تعاملمان

با کتاب‌ها و امی دارد. پس هدف از این پژوهش صرفاً گردآوری فنون مناسب برای گریز از برخورد‌های سردستی اهل ادب نیست. من با تحلیل این وضعیت‌ها تلاش می‌کنم نظریه‌ای بدیع درباره «کتاب‌خوانی» ارائه دهم که برداشت ما از مطالعه، به‌سان فرایندی ساده و یکدست، را درهم می‌کوبد و به جای آن، کاستی‌ها، ناکارآمدی‌ها و تقریب‌هایی از خواندن را دربرمی‌گیرد.

نکته‌های پیش‌گفته منطقاً ما را به ساختار این کتاب رهنمون می‌کنند. در بخش اول، انواع اصلی نخواندن را توضیح می‌دهم، که در ادامه خواهیم دید فقط به «باز نکردن کتاب» محدود نمی‌شود. کتاب‌هایی که تورق کرده‌ایم، درباره‌شان شنیده‌ایم و یا فراموش کرده‌ایم نیز، کمابیش در قلمرو سرشار نخواندن قرار می‌گیرند.

بخش دوم به تحلیل وضعیت‌های ویژه‌ای می‌پردازد که در آن‌ها قرار است درباره کتاب‌هایی که خوانده‌ایم حرف بزنیم. زندگی، با بی‌رحمی، ما را با هزارتویی از این‌گونه موقعیت‌ها درگیر می‌کند. ما نمی‌توانیم همه آن‌ها را برشمرد. اما چند نمونه مهم، که با اندکی دستکاری از تجربه‌های شخصی‌ام استخراج شده‌اند، کمک می‌کنند تا الگوهای را شناسایی کنیم که برای پیش‌برد استدلال‌ها بسیار مفید هستند.

سومین و مهم‌ترین بخش کتاب همانی است که انگیزه نوشتن این اثر شد. این بخش مجموعه‌ای از پیشنهاد‌های حاصل از یک عمر نخواندن را در برمی‌گیرد. هدف از این توصیه‌ها، کمک به کسانی است که در آن وضعیت‌های اجتماعی دشوار گرفتار می‌شوند تا نه تنها آن را به بهترین حالت حل و فصل کنند، بلکه از آن سود نیز ببرند و هم‌زمان بتوانند درباره کنش خواندن، ژرف‌نگری کنند.

این نکات ابتدایی نه تنها ساختار کلی کتاب را توضیح می‌دهد، بلکه یادآور رابطه غریب ما با واقعیتی است که در شیوه‌های سنتی مراجعه ما به کتاب‌ها تنیده است. برای رسیدن به جوهره مطلب، باید در شیوه حرف زدنمان درباره کتاب‌ها و حتی در واژگان ویژه‌ای که برای توضیح آن‌ها به کار می‌بریم بازنگری کنیم.

در راستای نظریه کلی‌ام که می‌گوید مفهوم «کتابی که خوانده‌ایم» مبهم است، از اینجا به بعد میزان آگاهی‌ام از کتاب‌هایی که نام می‌برم را با مجموعه‌ای از کوتاه‌نوشت‌ها نشان می‌دهم.^۱ هدف از این نشانه‌ها که در ادامه روشن‌تر خواهند شد، تکمیل نشانه‌های مرسوم‌ی است که در پانویشت‌ها به کار می‌روند و به کتاب‌هایی اشاره دارند که نویسنده واقعاً خوانده است (برای نمونه: همان و...). به راستی، همان‌طور که در ادامه خواهیم گفت، نویسندگان بیشتر به کتاب‌هایی اشاره می‌کنند که اطلاعات نارسایی درباره‌شان داریم؛ پس تلاش می‌کنم با مشخص کردن میزان اطلاعاتم درباره هر کتاب، از بازنمایی نادرست دانشم بپرهیزم.

برای کامل‌سازی این کوتاه‌نوشت‌ها، نشانه‌های دیگری نیز به کار خواهم برد تا دیدگاهم درباره کتاب‌ها را روشن کنم، خواه آن کتاب‌ها را در دست گرفته باشم یا خیر.^۲ چون نشان خواهم داد برای کتابی نیازی به خواندن آن نیست، پس دلیلی ندارد از داوری درباره کتاب‌هایی که در دست نگرفته‌ام بپرهیزم، حتی اگر پیش‌تر درباره آن‌ها کلمه‌ای نیز ننشیده باشم.^۳

این نظام جدید نشانه‌ها، که امیدوارم روزی روزگار به دست‌دستی به کار گرفته شوند، یادآور همیشگی این نکته هستند که رابطه ما با کتاب‌ها، نه‌تنها پیوسته و همگن (به پنداشت برخی منتقدان ادبی) است و نه عرصه نوعی آگاهی روشن از وضعیت خویشتن. رابطه ما با کتاب‌ها قلمرویی مه‌آلود است که ارواح حافظه بر آن فرمان می‌رانند، و ارزش واقعی کتاب‌ها در توانشان برای حضور شبح‌گون در این قلمرو نهفته است.

۱. چهار کوتاه‌نوشت را در چهار فصل ابتدایی توضیح خواهم داد: UB (Unkonwn Book) یعنی کتابی که برایم ناشناخت، SB (Skimmed Book) یعنی کتابی که تورق کرده‌ام، HB (Heard about Book) یعنی کتابی که درباره‌اش شنیده‌ام، و FB (Forgotten Book) یعنی کتابی که فراموش کرده‌ام (فهرست کوتاه‌نوشت‌ها را ببینید). البته یک کتاب می‌تواند بیش از یک کوتاه‌نوشت داشته باشد. همچنین فقط نخستین باری که از یک کتاب نام می‌برم، این نشانه‌ها را برایش به کار خواهم برد.

۲. این نشانه‌ها از این قرارند: ++ (نظر بسیار مثبت)، + (نظر مثبت)، - (نظر منفی)، و -- (نظر بسیار منفی). فهرست کوتاه‌نوشت‌ها را ببینید.

۳. خواهید دید که قرار ندادن برخی کوتاه‌نوشت‌ها (مثل «کتابی که خوانده‌ام» یا «کتابی که نخوانده‌ام») در این فهرست نیز ارزش خاص خود را دارد. در واقع، دقیقاً این کتاب را برای مقابله با این نوع تمایز ساختگی نوشته‌ام: این تمایز مخدوش‌تصویری از خواندن را به ما منتقل می‌کند که امکان تأمل درباره تجربه واقعی خواندن را دشوار می‌سازد.